

مانیفست خاموشان

تأملاتی درباره‌ی نیما به میانجیِ افسانه

امیر کمالی

(همراه گفتگویی با مراد فرهادپور)



نشر اختران

فهرست

مقدمه	۹
آشوویتس و زخم‌های زبان	۲۵
خطابه‌ی افتتاحیه‌ی قرن	۴۱
بهشت در مقام ویرانه	۵۷
افسانه: از ترجمه تا مانیفست	۱۰۹
آستانه‌های زبان و اقتصاد شعر	۱۴۱
رخدادی از تجربه و حکمت (گفتگو با مراد فرهادپور)	۱۸۱

مقدمه

" See Mother! I Made All Things New" (Messiah)

این کتاب شکل تفصیل یافته‌ی مقاله‌ای کوتاه است که قرار بود همراه با بازمانده‌های کتابی دیگر، در مجموعه‌ای از یادداشت‌ها و مقالات ادبی مختلف از سال‌های دور و نزدیک در قالب یک مجلد گرد آورده شود. بیان دلایل جدا شدن این مقاله که از همان ابتدا نیز با نام «مانیفست خاموشان» لحاظ شده بود، از آن اولی و سپس از ایده‌ی کتاب دوم ضرورت چندانی ندارد. اما ذکر این نکته مهم است که نقطه‌ی عزیمت اکثر آن نوشته‌های پراکنده از تأملاتی در باب منظومه‌ی افسانه‌ی نیمایوشیج بود و به نوعی سویه‌های مختلف و متفاوت همین ایده‌ی مشترک در آنها شکلی بیرونی یافته بود. مضامینی که بنا بر موضوعیت خاص‌شان از میدان جاذبه‌ی متنی دربارهِ افسانه‌ی نیما به دورترین نقاط پرتاب شده بودند و از این رو هرگونه تلاش به منظور مجموع کردن آنها، به شکل مستقل و با توسل به شیوه‌های سردستی و تفننی مونتاژ، نهایتاً امری مشترک را بیرون می‌گذاشت. از میان آن نوشته‌ها دو متن مشخصاً به کتاب راه یافتند. اولین نوشته متعلق به چند سال پیش با عنوان «چهار پاسخ برای مانیفست چیست؟» و دومی یادداشتی پیرامون مسئله‌ی ترجمه در ایران با عنوان «ترجمه: سیاست تاریخی سازی شعر»، نوشته‌هایی بودند که اساساً در دل همین بحث شکل گرفته بودند. اکنون که این مقدمه نوشته می‌شود، هر دو به علل مختلفی از جمله عجله و خامی نویسنده، محدودیت صفحات نوشتاری و حتی گذشتن بازیگوشانه از برخی مفاهیم اساسی، و گاه حتی بنیان نهادن ایده‌هایی انتزاعی بر پایه‌ی مفاهیم از پیش موجود یعنی اولویت دادن استقرار به جای استدلال، تا حدود زیادی نارسا و ناپخته به نظر می‌رسند. اما اکنون با تدقیق و تغییراتی گسترده

دوباره به زمینه‌ی اولیه‌شان بازگشته و در آن ادغام شده‌اند. با این حال تعمداً تلاش چندانی صورت نگرفته که زاویه‌های به هم جوش داده، اصلاح شده و احياناً تحمیلی آنها کاملاً یکدست و رفع و رجوع گردد. تنها می‌ماند دگرگونی‌های کوچک و بزرگ در روح و فکر نویسنده که اگر پُررنگ باشد، در گذار از آن نوشته‌ها به این یکی لاجرم خود را نشان خواهد داد.

نکته‌ی مهمی در مورد روش خاص کار کتاب وجود دارد که عمیقاً با محتوای کتاب در پیوند است. به همین دلیل قسمت عمده‌ای از پاسخ‌گویی به پرسش «چرا افسانه؟» درون بحث درباره‌ی روش پرداختن به افسانه وجود دارد. مضامین کتاب اعم از این که افسانه چه کرده، شاعرش چگونه با آن مواجه شده، نقل قول از سنت چگونه در آن ممکن شده، چگونه ساز و کار استعاری و انباشت معنا در آن واژگون شده یا چگونه توانسته خاستگاه چیزها و مفاهیم از پیش موجود را به‌سان شکافی در دل زمانمندی مفاهیم نشان دهد و حتی این که چگونه توانسته سویه‌های فردی و تجربه‌ی درونی را به حوزه‌ی کنش سیاسی وارد کند؛ مسائلی اند که کتاب می‌خواهد با فاصله‌گیری، وقفه و تأمل با آنها درگیر شود. اجازه دهید این بار مواردی از این دست یا غیر از آن را دیگر به شکل علی و معلولی، گاه‌شمارانه و دارای تقدم و تأخر منطقی نشان ندهیم. بگذاریم اولین گام‌های شاعری جوان با تمام تردیدها، امیدها، اطمینان‌ها و حتی شکاف‌هایش خود را بازگو کند. این کار جز به میانجی ادغام روش در محتوای کار ممکن نخواهد شد. چگونه؟

اصولاً کتاب‌ها فارغ از محتوایشان اصل پیشرفت را درونی خود می‌کنند. شکل علی و معلولی مضامین و محتواها، فصل‌بندی‌ها، «در فصل گذشته دیدیم»ها، «چنان‌که گذشت»ها مصادیقی بر این امرند. این در حالی است که وقتی به‌شکل گذرا فصلی از یک کتاب را خلاصه می‌کنیم، عملاً زنجیره‌ی تقدم و تأخر و توالی کروئولوژیکی را که اساس بحث بر پایه‌ی آن شکل گرفته بود می‌شکنیم. زیرا در خلاصه‌سازی، تنها آن مواردی ذکر می‌شود که به نظر «مهم» می‌رسند. اما این خلاصه‌سازی (recapitulation) مترادف با فشردگی مسیحایی زمان یا همان تجمیع (anakephalaiosis) نیست. فشردگی مسیحایی عبارت است از تکرار جمله به جمله‌ی کتاب، در زمانی

فشرده و ناهمگون با زمان نگارش آن. از این‌رو تنها آن خلاصه‌سازی‌ای می‌تواند به معنای دقیق خلاصه‌سازی باشد که حتی یک کلمه نیز از متنی که قرار است خلاصه شود جا نیفتد.

به معنای دیگر ما با دو وجه «خالص کردن» و «خالصی بخشیدن» مواجهیم. «خالصه‌سازی» در مقام استخراجی که رئوس مطالب را از دل متن بیرون می‌کشد پیشاپیش مدعی نوعی خالص‌سازی متن از عناصر ناضرور و ناخالص است. اما حتی اگر چنین عناصری نیز در متن وجود داشته باشند، عناصر خالص تنها در رابطه و نسبت با آنها می‌تواند به معنای خلوص اعتبار ببخشند. در مورد دوم یعنی «خالصی بخشیدن» ما با امری مواجهیم که در آن واحد «سوبژکتیو انضمامی» است. متن باید از چه چیز خالصی یابد؟ با توسل به رویکرد والتر بنیامین باید گفت متن را باید از دامنه‌ی بی‌پایان تفسیر و از ابزاروارگی‌اش رهایی بخشید، و تنها منتقد یا همان «مورخ ماتریالیستی» قادر بر این مهم خواهد بود. تنها اوست که می‌تواند متن را از پیشرفت به سمت مغاک و گذشته‌ی متن را از مصادره شدن توسط تفسیر نجات دهد. اگرچه بررسی جامع این مسئله ضروری است، مجال این نیست که این مسئله را در پرتو ضرورت جستار و قطعه‌نویسی قرار دهیم. نکته این است که هرگونه نقد اسطوره‌ی پیشرفت مقادیر قابل توجهی از التزام به خود پیشرفت را درونی خود می‌کند. به همین دلیل چندان موجه نخواهد بود که مدعی شویم این نوشته از آن مبراست، و اصولاً موضوعیتی هم در این باره وجود ندارد. از سوی دیگر هرگونه توسل به تصنع در برهم‌زدن رویدادهای زمانی یا منطقی پیوستاری بحث‌ها چیزی جز شیطنتی پست-مدرنیستی در سطح و پوسته‌ی مسائل به بار نخواهد آورد.

بنابراین می‌توان گفت کتاب حاضر دارای روش فیلولوژیکی است که در اُس و اساس در پیوند با فیلولوژی نهفته در افسانه‌ی نیماست. این روش با اجتناب از فقه‌اللغه‌ی غیرتاریخی و صرفاً زبانی، با پیگیری تبار واژگان و چیزها، زمینه‌ی تاریخی تکوین آنها را رو به عقب می‌خواند و از این طریق امکان قرائت متفاوتی را از واژگان و شعر پیش می‌کشد. گاه از حدود واژگان و جملات فراتر می‌رود و بدون التزام به نظم رایج در پژوهش و کتاب‌نویسی